

## کارنامه ها و اشتباهات اعلیحضرت امان الله خان

وقتی در این اواخر، نوشته ی جناب "مهرین" پیرامون "نگاهی به کارنامه های نظامی امانی" را در سایت پرمحتوای "گفتمان" خواندم، لازم دانستم بمنظور کاوش بیشتر روی چنین موضوع دلچسب تاریخی کشور عزیزمان افغانستان، بخشی از "نتایج گلی" کتاب "ظهور و سقوط اعلیحضرت امان الله خان" تألیف اینجانب را در اینجا بعرض خواننده های گرامی "گفتمان" برسانم تا اندک ادای دینی شود در قبال تلاشهای ترفیخواهانه ی آن مرحوم در حق ملت سر فراز افغانستان :

اعلیحضرت امان الله خان سلطان جوانی بود که مردم افغانستان، مثالش را تا آنگاه ندیده بودند. وی ، شجاعانه کمر به خدمت ملت عزیزش بست وخواست کوهی از سد و مانع را از سر راه آزادی، آبادی و سرفرازی میهنش بردارد. اما ، این سلطان جوان و ترقی پسند افغان، همه چیز را فهمیده و شناخته بود . .

بود، بجز یک موضوع بسیار مهم و اساسی در کار دولتمداری و اصلاحات اجتماعی را و آن اینکه نباید با دستان خالی به جنگ بلا رفت. او اینقدر فهمیده بود که پدرانش بالای ملت نجیب افغانستان ظلم بسیار روا داشته اند، این نکته را نیز کاملاً درک کرده بود که تا حلقه ی ذلت و اسارت اجنبی در پای مردم افغانستان سنگینی میکند، مُحال است سخنی از غرور، حیثیت و پیشرفت ملت و مملکت زد، این واقعیت تلخ را هم میدانست که زادگاه عزیزش از کاروان ترقی و تعالی سخت عقب نگهداشته شده و مردمش سزاوار چنین عقبمانی ننگین نیست. وی از عدالت ، دموکراسی و رفاهیت اجتماعی هم بی خبر نبود. وطندوستی ، محبت به مردم، احترام به قانون و ارزشهای انسانی از زمره ی صفات و آرزو های همیشه گی وی بود. ولی آنچه را یا نفهمید و یا نخواست بفهمد، عبارت از این بود که به دشمن سوگند خورده نباید کم بها داد، مرز دقیق میان دوست حقیقی و دشمن واقعی را نباید مغشوش ساخت، زمین را قبل از کاشتن باید آماده ی تخم افشانی نمود ( قبل از انجام دادن کاری به بزرگی اصلاحات اجتماعی، اذهان عامه را دران موارد روشن و آماده ی پذیرش باید ساخت) ، هر اقدام ناباب و دسایس ضد منافع ملی را به سرعت و درجایش خنثی باید نمود و سیاست مُشت و نوازش را که در آن هم تدبیر و هم تهدید نهفته است ، بکار باید بست .

آنچه در عین حال بحیث آموزش تاریخی و مایه ی عبرت برای نسلهای آینده گفتنی و شگافتنی است ،<sup>1</sup> اینست که بدانیم و بدانند چطور در میان خانواده ی شاهی که سران آن خشن، بیگانه پرور، عیاش و ضد ترقی و پیشرفت بوده اند، فرزندی به دنیا می آید و تکامل میکند که با اعمال و کردار پدران و

بزرگان خانواده ی خویش کاملاً در تضاد است؟ این فرزند برومند خانواده، با چه روشهایی به پادشاهی رسیده و چطور میخواید با تلاشهای بی وقفه و عاشقانه برای آزادی و آبادی کشورش کار کند؟ و بالاخره، این عاشق پیشه ی ناقرار، علی رغم همه گونه مجاهدت ها و نیک اندیشی هایش چرا ناکام و شکسته و بی آشیانه میشود و ملت افغانستان دیگر تا سالهای سال روی شادی و آسایش را نمی بینند؟ در عین حالیکه کارنامه های مثبت و مفید اعلیحضرت امان الله خان را باسناد شواهد تاریخی می گوئیم و مینویسیم، حق داریم جنبه های منفی و مضر شیوه های کار او و کمبود های فکری و سیاسی اش را نیز شناسایی نموده بحيث عوامل شکست قافله ی اصلاحات و مصایب امروزی که دامان مردم و مملکت ما را گرفته اند، شرح دهیم تا آینده گان ما و آنانیکه سر نوشت فردا های این سر زمین رنج بار را رقم میزنند، از آن بیاموزند. اینجاست که با صراحت میگوئیم اگر اعلیحضرت امان الله خان در پیشآمد ها و اجراءات خود از افراط و تفریط می پرهیزید، در اصلاحات اجتماعی و بخصوص اصلاحات فکری- فرهنگی شتاب از حد فزون بخرچ نمیداد، خط فاصل و دقیقی میان دوستان اصلی و دشمنان حقیقی ترسیم نموده دوستان را نمی رنجانید و از خدعه و خیانت دشمنان غافل نمیشد، بلای غرور و خود کامه گی دامن دل و دماغش را نمی گرفت، در تشکیل یک حزب یا جمعیت فداکار، روشندل و منضبط غرض اجرای قوانین و پیشبرد درست اصلاحات در سراسر مملکت میکوشید، اگر دستگاه مؤثر و مکمل اطلاعاتی به نفع اصلاحات مترقی را ایجاد و ارتش را به مثابه ی آله ی سرکوب دشمنان رفاه ملت تقویت نموده تحت دسپلین لازم و اداره ی واحد و آگاه قرار میداد و با جدیت و معقولیت ازان استفاده بعمل می آورد و بالاخره، مارهای پُرخط و خال درون آستین را میشناخت و ساختار اجتماعی - اقتصادی جامعه ی افغانی، چگونه گی شیوه ی تولید و نظام فنودال - قبیله یی و موانع عینی و تاریخی ناشی از آنرا میدانست، یقیناً سرنوشت سلطنت، پلان های اصلاحی و حالت کشور مان طور دیگر رقم میخورد و ملت افغانستان به قعر نگون بختی ها فرو نمی رفت. هرچند شاه در تهیه و تدارک وسایل و وسایط جنگی تلاشهای زیادی بخرچ داد و مقدار معتدابهی سلاح و مهمات از کشور های خارجی خریداری نمود، اما، در عین حال، غافل ازان بود که سلاح به تنهایی کاری را از پیش برده نمیتواند، هرگاه ارتش وفادار، با ایمان، فداکار و با دسپلین در تحت فرمان یک مرکز واحد و منضبط بخاطر دفاع و حراست از دولت و برنامه هایش در اختیار نباشد.

اعلیحضرت امان الله خان و همکاران نزدیک وی هرچند بعد از حصول استقلال سیاسی کشور، موج اصلاحات را به راه انداختند، اما روی دلایلی که قبلاً تا حدودی ازان ها ذکر بعمل آمد، نه تنها آرزوی اکثریت مردم محروم و نیازمند وطن برآورده نشد و ارمغان قابل لمس، بخصوص از نظر اقتصادی نصیب شان نگردید، بلکه مشکلات دیگری هم بر انبوه مشکلات آنان افزوده گشت. بعبارۀ دیگر، شاه جوان، تغییر عاجل، همه جانبه و بلا درنگ جامعه را بدون داشتن برنامه ی علمی، دقیق و از قبل تعیین شده و در نبود منابع کافی مالی، مهارت های علمی و تخنیکی و مدیریت مدبرانه آغاز نمود. شاه و همکاران وی نتوانستند بصورت اساسی از قدرت اقتصادی- سیاسی فنودالها، سردارها، خانها و منتفذان شریر بکاهند و قادر نشدند جلو کارشکنی، رشوه ستانی و ظلم و بیعدالتی حکام و مامورین دولتی را سد سازند.<sup>2</sup>

<sup>2</sup> اعلیحضرت تا به آخر دوران سلطنت خویش اندکترین توجهی در بخش ضد اطلاعات و یا ضد

تبلیغات مخالفین مبذول نکرد و کاری هم در این زمینه صورت گرفته باشد، در برابر فعالیتهای دشمنان اصلاحات در حکم هیچ بوده است. نیز فعالیتهای گسترده ی روشنگرانه را که متناسب با برنامه های بزرگ اصلاحی اش باشد، به راه انداخته نتوانست. روی همین دلیل بود که تبلیغات دشمنانش به مراتب و وسیع تر و مؤثر تر افتاد و موضعش را سخت متزلزل ساخت. هر چند وی در اوایل، اقداماتی بر ضد قوم پرستی و امتیاز خواهی انجام داد، ولی بسیار زود عقبگرد نموده به عین وسیله ی مردود متوسل شد. همانطور که در اوایل، مشوره در امور مملکت را شعار داد، اما بعد از مدتی، آنرا در تاق نسیان گذارد و خودش را از این ناحیه بی نیاز دانست. وی هرگز نتوانست خودش و افکارش را از حیطه ی جادویی مادرش برهاند. البته مشوره و مداخله ی علیا حضرت در کارها و تلاشهای فرزندش تا قبل از رسیدن وی به مقام سلطنت مفید و مؤثر بود، ولی وقتی شهزاده ی جوان به پادشاهی رسید، دیگر ممکن نبود در حصار تنگ افکار خانواده گی و یا در پیله ی پندار مادرش باقی بماند و علیا حضرت هم دیگر قادر نبود امور مملکت را با همه گونه بغرنجی ها و باریکی هایش درک و حل نماید. امان الله خان، امور قبایل را که بسیار مهم، حساس و زیان پذیر بود به کسانی سپرد که احساس مسوولیت جدی نمیکردند و غالباً برای مقاصد جاه طلبانه ی خود شان در میان قبایلیان کار مینمودند. جالب اینکه شاه و همکاران نزدیک وی سران قبایل را از طریق اعطای تحایف نقدی و جنسی و دادن امتیازات سیاسی در یک رابطه ی " وفادارانه" ی شکننده و زود گذر با دولت مرکزی نگمیداشتند که این خود، بدترین نوع پیوند ملت با دولت تلقی میشود. زیرا هر زمانیکه سلسله ی امتیاز دهی و امتیاز گیری قطع گردد و یاجانب دیگری حاضر شود امتیازات بیشتری عنایت کند، طبعاً این پیوند و بیمان نازک به ساده گی از هم می پاشد.

شاه، هیچگاه نخواست و یا نتوانست لااقل یک شورای مشورتی با صلاحیت شامل شخصیت های صالح علمی، ملی و اجتماعی و یا یک ارگان اجرایی متمرکز، قاطع و با ایمان در قبال برنامه های اصلاحی خویش ایجاد نماید. هر چند خود با عشق و انرژی سرشار تا نیمه های شب کار میکرد، مگر این عشق و انرژی و کار در قبال انبوه عظیمی از برنامه ها و دشمنی ها و کارشکنی ها به تنهایی کافی نبود و منطقاً نمیتوانست کافی هم باشد. اعلیحضرت، در سالهای تبعید، ضمن یک مصاحبه با کبیرالله سراج گفته بود :

" من همیشه میگفتم افغانستان منبهد باید به قوه علم پیشرفت نماید، نه به زور شمشیر... این شعار من بود. قوانین زیاد برای منظم ساختن زند گی افغانها وضع کردم. دادن حقوق حقه به زن های افغان و طرد چادری و غیره. شبها تا ناوقت، سواد یک نظام نامه را با خود میبردانم و در داخل ارگ شاهی تنها قدم میزدم و با خود راجع به تصویب یک قانون به شکل احسن برای خیر مردم افغانستان فکر میکردم. "

وی ساحات نسبتاً وسیع زمین های دولتی را به قیمت بسیار نازل ( فی جریب ده افغانی) به این منظور به فروش رسانید تا یکتعداد دهقان های بی زمین صاحب زمین شده با دلگرمی کشت و کار نمایند، اما متأسفانه قسمت اعظم زمین های مذکور باز هم به سرداران و سردار زاده گان و یا مامورین و منتقدین تعلق گرفت. 3 زیرا از یکطرف دقت و نظارت انقلابی بر روند کار وجود نداشت و از سوی دیگر، بیروکراسی اداری، عدم دسترسی دهقانان بی زمین به سهولت های لازم مانند آب، منابع رسمی قرضه دهنده،

تخمانه و وسایل کشت و زرع دست بهم داده موجب انحراف چنین یک برنامه ی تولیدی و زراعتی گردید. شاه، در عین حال، زمان نامناسبی را برای مسافرت به اروپا برگزید؛ زیرا کشور از ناحیه ی شورش بزرگ پکتیا تکان شدیدی دیده و دشمنان داخلی و خارجی در تدارک براه اندازی شورشهای دیگر علیه دولت بودند. مزید بر آن، اطاله ی مدت این مسافرت که بیشتر از شش ماه را احتوا نمود، در واقع، کارتدارکاتی و بخصوص، تخریبی و تبلیغی مرتجعین داخلی و استعمار خارجی را تسهیل کرد و حتا در غیابش طرح خاینانه ی کودتا چیده شد. همانسان که پسانها در توظیف و تقرر مامورین و حکام از قوم پرستی و تملق پذیری ها کار میگرفت. حتا در صدور حکم مجازات قانونی نیز ملاحظات بی موردی را رعایت نمود که بعداً به زیان دولت و ملت تمام شد. مثلاً، جنرال نادر را در ازادسیسه انگیزی، کارشکنی و نافرمانی هایش، مجازات در خور قانون و مصالح علیای کشور نکرد تا وی بالاخره بنیاد سلطنتش را با همدستی استعمار انگلیس بر افکند. نورالمشایخ را که سر دسته ی محرکین ضد سلطنت و اصلاحات بود به مشوره ی علیا حضرت از زندان رها کرد، مگر عده یی از اعضای گروپ دسیسه ساز او را اعدام نمود تا عاقبت، همان نورالمشایخ در یک مرحله ی فوق العاده حساس تاریخی در راه قندهار - غزنی، ضربت نهایی و فیصله گن را بر نیروهای نظامی شاه وارد آورد. والی علی احمد خان را علی رغم همه گونه خیانت هایش که در متن این اثر توضیح شده است، هیچگاه مجازات نکرد تا آنکه دو مرتبه در حالیکه شاه هنوز زنده و اما پریشان حال در داخل خاک افغانستان و نواحی مرز کشور بود، نا سپاسانه و خاینانه در جلال آباد و قندهار اعلان پادشاهی کرد.

شاه هر چند در سیاست خارجی دولتش موفقیت های درخشانی بدست آورد، اما نخواست یا نتوانست یک تعادل مصلحت گرایانه در روابط سیاسی میان دو ابرقدرت شمال و جنوب افغانستان ( شوروی و هند برتانوی) بمیان آورد. با برقراری روابط نزدیک سیاسی - نظامی با مقامات کرملین، این رقیب دیرینه ی انگلیس، در حقیقت، نه تنها مقامات لندن و دهلی را بیشتر از پیش رنجانید، بلکه بهانه ی مؤثری بدست آنها داد تا عزم شان در راه بر اندازی سلطنت او را جزم نمایند. این درست است که دولت افغانستان یک دولت کاملاً مستقل بود و حق داشت با هر کشوری در جهان، بهر نحوی که منافع ملی مردمش ایجاب مینمود، روابط متقابل بر قرار نماید، اما نکته ی قابل دقت این بود که با نوپایی و کم تجربه گی رژیم ترقی پسندش، با انبوهی از مشکلات ناشی از اصلاحات، با ناتوانندی های مالی - نظامی که بدان مواجه بود و نیز با بدبینی ها و مخالفت جویی هایی که از سوی مرتجعین داخلی پیوسته صورت میگرفت، دشوار بود اثرات زیان بارکین توزیهای هند برتانوی در بناگوش خود را خنثی نماید، چنانکه خنثی کرده نتوانست و بالاخره، اعلیحضرت، علی رغم همه دوستی ها و نزدیکی هایش با کرملین، نتوانست قضیه ی " پنجه" و " درقد" را که روسها قبلاً اشغال کرده و لنین اعاده ی آنرا به هیأت سیاسی افغانستان و عده داده بود، کاملاً یکطرفه نماید.

بعقیده ی نسلهای امروزمان، شاه نباید مردم افغانستان را در تحت چنان شرایط سنگین تاریخی و در برابر یورش ارتجاع و استعمار تنها میگذاشت. عقب نشینی او از برابر دشمن و رها کردن دست و دامن<sup>4</sup> توده های بپا خاسته و مصمم افغانستان از زمره ی اعمال منفی یی است که خواهی نخواهی بنام اعلیحضرت موصوف ثبت تاریخ کشور شده است. به گمان قوی اگر شاه بعوض عقب نشینی و

خروج از کشور، به میان مردم دلیر افغانستان در قندهار، هزار جات و یا نقاط دیگر وطن داخل شده به آنها رجوع میکرد، اوضاع شکل و ماهیت دگرگونه بخود میگرفت. خروج شاه از کشور، راه پیروزی دشمنان داخلی و خارجی مردم ما را هموار نمود و موجب تکرار تلخ تاریخ در کشور گردید. یعنی، یکبار دیگر تلاشها، قربانیا و آرزوهای پاک مردم افغانستان در جهت حفظ استقلال و آزادی ملی، ترقی و پیشرفت اجتماعی و شگوفایی اقتصادی و فرهنگی شان به باد فنا رفت و استعمار بیرحم، باز هم امیر دست نشاندۀ دیگر (جنرال محمد نادر) را پس از حاکمیت ۱۰ ماهه‌ی نا منظم و نا استوار حبیب الله کلکانی، از خارج به داخل کشور فرستاد. آنچه که متأسفانه تا همین امروز از سوی ابر قدرتها در مورد میهن و سرنوشت مردم عزیز ما به تکرار گرفته میشود و ما شاهد زنده‌ی آن هستیم. شاید اعلیحضرت از نظر مالی، نظامی، عینی و روحی در موقعیت خاص و ناگزیریهای غیر قابل درک و فهم ما قرار گرفته بود که جز ترک وطن چاره‌ی دیگری نمی‌دید، اما چه چاره که تاریخ قاضی بیباک است و چنان دلایل و معاذیر را به سختی می‌پذیرد.

موضوع دیگری که نسل امروز ما را هنوز در هاله‌ی ابهام و بی‌خبری از عمق رویداد های آن زمان قرار داده اینست که اعلیحضرت متأسفانه در سالهای طولانی تبعید، نخواست خاطرات و یا چگونه‌گی اصل ماجرا های دوران ده ساله‌ی سلطنتش و آنچه که پس از آن گذشت، به رشته‌ی تحریر درآورده منحیث جزوه و کتاب به داورهای مردمش بسپارد. زیرا همانقدر که جریانات اثربخش دوران سلطنت وی مهم، جالب و قابل بررسی است، شناخت حوادث، موقعیت و فعالیتهای سیاسی او و عده‌ی همکاران با وفایش در برابر حاکمیت خاندان آل یحیی در دهه‌های چهل و پنجاه نیز جالب و مورد نیاز پژوهشگران ماست، بخصوص که بخشهای بزرگی از اسناد و شواهد تاریخی آن دوره توسط جنرال نادر، برادران وی و عمال گوش بفرمان آنها عمداً به نابودی کشانیده شد.

آری! نسل امروز وطن، بهت زده شاهد این واقعیت تلخ بودند و هستند که چطور قهرمانیهای بی نظیر مردم افغانستان بر ضد تجاوز قشون روسی و خون پاک ملیونها شهید راه آزادی کشور به بازی گرفته شد و هدفهای ارزشمند مقاومت ملی راه انحراف پیمود. جنگهای بین‌التنظیمی، کشتارهای بیدریغ بیگناهان و مقاومت کننده گان، ویران سازی کشور و غارت همه‌گونه داشته‌های مادی و معنوی مملکت، بخصوص، بعد از پیروزی بر دشمن متجاوز (شوروی دیروز) و اینک، اشغال دستجمعی افغانستان توسط بیشتر از چهل کشور جهان با بیشتر از یکصد هزار سرباز مسلح، بمبارانهای سهمگین و بی نظیر پیمان " ناتو " به رهبری ایالات متحده‌ی امریکا، شکستادن درب کلبه‌های مردم و داخل شدن بی اجازه و متکبرانۀ ی این نیروها به منازل اهالی مناطق مختلف، دامن زدن به فقر و فحشا و نا امنی و بی اعتمادی و تولید مواد مخدر و . . . و نیز به قدرت رسانیدن و حمایت کردن عناصر خاین پیشه، جنایتکاران جنگی و گروه‌های ضد منافع ملی و یا شاید برگرداندن مجدد همان گروه متحجر و ضد علم و تمدن (طالبان) به قدرت سیاسی، همان تکرار مکررات تاریخ وطن ماست که بگونه‌ی استمراری و به شکل مسخره آمیزتر آن صورت میگیرد.<sup>5</sup>

این نکته را نیز در همینجا باید گفت که دو حرکت امان الله خان پس از سقوط سلطنت و سالهای اقامتش در تبعید، نه تنها کمبود فکری و نواسات روحی او را بیشتر نمایاند، بلکه به فعالیتهای سیاسی دوستدارانش علیه حاکمیت نادر و خاندان اودرداخل و خارج افغانستان نیز ضربه زد. این دو حرکت عبارت از ارسال دو نامه در دو موقع به نادر و فرزندش محمد ظاهر شاه میباشد. نامه ی اول (تلگرام) امان الله خان عنوانی جنرال نادر، که مبنی بر فروش جایداد (عین المال) و ارسال ماحصل آن به ایتالیا بوده و در صفحات قبلی این اثر گنجانیده شده است، دست آویزی شد برای نادر و برادران کینه توز وی تا موضوع را به " پارلمان" ارتجاعی وفرمایشی رجعت داده " فیصله" یی را مبنی بر محکومیت و تخریب بیشتر شخصیت وی تنظیم نموده تبلیغات دامنه دار مطبوعاتی را به نفع خود و خانواده ی خویش به راه بیندازند.

نامه ی دوم که در حقیقت، بیعت نامه اش عنوانی محمد ظاهر شاه بوده و بتاريخ چهارم ماه عقرب سال 1327 خورشید نگاشته شده، باز هم با درج این جمله که " اعلیحضرت شما و من از یک فامیل و از یک خون هستیم"، بیانگر خطای فکری و گرایشات قوم پرستانه ی وی تلقی شده میتواند. اینک متن نامه ی امان الله خان عنوانی محمد ظاهر شاه پادشاه وقت افغانستان :

" اعلیحضرت پادشاه افغانستان ارجمند عزیزم محمد ظاهر شاه !

امروز که بحران سیاسی و انقلابی و اقتصادی در عالم خصوصاً در شرق جریان دارد، نمیخواهم که از دوری و جدایی من با اعلیحضرت شما بدخواهان و هنگامه طلبان استفاده کنند، وطن ما را که در راه تمدن و ترقی قدم ها بر میدارد سنگ راه بشوند. چون میشنوم که اعلیحضرت شما در پی تجدد و ترقی وطن اقدام مینمایید، خداوند با شما و همراهان شما باد. دعای من در خانه کعبه مقدس و مدینه منوره از هر دیار همین است که الهی خاک افغانستان و استقلال آنرا تو نگهدار - یا الله ویا ملک الملک. چون ملت افغانستان در زیر سایه شما به صلح و آرامی حیات میکنند منم یکی از آن ملت واز آن خون هستم. بنابر آن بیعت نامه هذا را به اعلیحضرت شما فرستادم و وعده میکنم که دوست وفادار شما خواهم بود. من هیچ آرزوی سلطنت را ندارم . . . و تعز من تشأ و تذل من تشأ بیدک الخیر انک علی کل شئی قدیر. خداوند شما را به پادشاهی مستقیم بدارد تا در راه آزادی قوم افغان و حمایت استقلال آن و حفظ ناموس افغانستان خدمات شایان انجام دهید و ملت افغانستان را زیر امر الهی شاور همی فی الامر. .. و عدالت اسلام و دموکراسی اسلامی به اوج ترقی برسانید. اعلیحضرت شما و من از یک فامیل و از یک خون هستیم، خصوصاً با پدر بزرگوار شما برادر عزیزم اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید چه در وقت اعلیحضرت حبیب الله خان شهید پدر بزرگوارم و چه در زمان خود من دوستان عزیز یکدیگر بودیم و بدوستی خود در هر زمان وفاداری نشان داده بودیم. در اول سلطنت شان جواباً تلگراف هم فرستاده بودم. قبلاً به عموی شما برادر عزیزم والا حضرت شاه ولیخان و سفرای شما در روم نسبت باینکه از هم جدا نباشیم خاطر نشان نموده بودم. آرزوی این فرد که یکی از افراد ملت شماست فقط و فقط صلح و ترقی افغانستان عزیز بوده از درگاه الهی سعادت آنرا 6 موفقیت اعلیحضرت شما را خواهانم. امان الله "

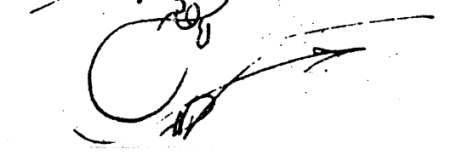
[www.goftaman.com](http://www.goftaman.com)

۱۴۰۰

اعلیٰ حضرت پادشاه افغانستان ازینجه خبرم فرمودند  
 امر اول که بجزان سیاسی و اجتماعی در حال حضور  
 در شرق میان وارد شوند هم که در دوری و جدایی از  
 بدقولان و از جنگانه طمان دستناده کنند و طمن مارا که در  
 راه تمدن قدم ما بر میارزد سنگ راه شوند.  
 چون بیشتریم که از عظمت نسا در پی تکرار و توفیق و طمن از ارم  
 بنایید خدا از نسا در بجزان نسا دارد. دعای سحر در خانه کعبه  
 و مدینه منوره را بر روی دیوار هر کس که الهی خاک افغانستان و  
 استقلال آنرا تو بگردار (یا الله یا مالک الملک) علی ملت  
 انسان در بر سپای نسا صلح و آرامی حیات میکند هم می آرد  
 ملت و در آن خون هستم تا بر آن بیعت آید تا آید به اعلیٰ  
 فرستادم و وعده میکنم که دولت و فادار نسا خرابم بود.

فرمان آردی سلطنت ندارم ... و تفرقی نشاء و منزل من نشاء

بیرک از آنک طعن نمی خوراید شما ای پادشاهی مستقیم بر او در راه  
 آزادی مردم انسان و حمایت استقلال آن و حفظ ناموس  
 و نشان خدمات شایان انجام دهید و ملت افغانستان را  
 زیر امر الهی شادیم فی الامم ... و دعوات اسلام بر دو کلاسی  
 اسلامی) به عرض توفیق برسانید.  
 (مفهورت نسا در یک ناییل و در یک خون است هم. حضور ما باید بر کرد  
 شما با در توفیق (حضرت محمد نسا در شایه بنیدید چه دینت و عظمت  
 حیدر خان شایه بنیدید به بر کردار سحر و چه زمان فوس و کستان غم  
 یک دیگر بودیم در حسی خدمه بر زمان و فاداری نشان دارد بودیم.  
 در اول سلطنت نشان جوا یا تلکراف هم فرستاده بودیم. قبلاً  
 به عمری شما بلور غمیزم والا حضرت شاه ملی ناک و سفرای  
 شما در روم نسبت به اینکه از هم جدا نباشم فراموشان فرستادم  
 آرزوی این نمود که یکی از افرار ملت شماست فقط و نقل  
 صلح و توفیق افغانستان غمیز بود از دیگران. الهی سعادت  
 آنرا و موفقیت (حضرت شما را فرستادم)





متعاقب ارسال این نامه، روزنامه رسمی (اصلاح) در شماره ی تاریخی بیست و ششم ماه عقرب سال 1327 خورشیدی ( مطابق به هجدهم ماه نوامبر سال 1948 میلادی) مطلب آتی را به نشر رسانید :

" . . . دیروز مجلسین در اطراف عریضه یی بحث نمودند که از جانب امان الله خان شاه مخلوع بحضور اعلیحضرت معظم همایونی بحیث بیعت نامه واصل شده و در آن استرحام نموده تا از رهگذر اینکه یکنفر افغان بوده است اکنون نیز یکنفر افغان شناخته شده و تذکره تابعیت حکومت اعلیحضرت معظم برایش اعطا شود . . . بعد از مباحثات و یک سلسله بیانات بر علیه و له مسأله . . . باین فیصله رسیدند که چون امان الله خان از جانب ملت مخلوع گردیده ، از نقطه نظر شئون اسلامی و عنعنات افغانی در حالیکه اعلیحضرت معظم همایونی از مراحم خاص ملوکانه باین امر موافقت دارند، استرحام وی قبول و تذکره تابعیت برایش اعطا شود ."

هرچند نامه ی بالا در زمانی عنوانی محمد ظاهر شاه فرستاده شده است که خاندان حاکم به همکاری تنگاتنگ استخبارات هند برتانوی و مقامات اطلاعاتی شوروی، قسمت اعظم نامه ها و اسناد محرمانه یی را که فی مابین اعلیحضرت امان الله خان در ایتالیا و طرفداران نهضت وی در افغانستان، هند، مناطق قبایلی و ترکستان روسی یکی پی دیگر کشف و فعالیت های ضد خاندان سلطنتی و ضد انگلیسی را که قرار بود با سقوط دادن رژیم ظاهر شاه ، امان الله خان را به کشور بر گردانند، سرکوب و خنثی ساخته بود . حتا خوشبینی ها و سیاست های قبلی کشورهای محور ( آلمان، ایتالیا، جاپان) مبنی بر حمایت از جنبش روشنفکری به رهبری امان الله خان در منطقه تغییر کرده بود. حتا مقامات شوروی، جنرال غلام صدیق خان چرخ و وزیر امور خارجه دولت امانی را که سالها بخاطر اعاده سلطنت امان الله خان بصورت بسیار جدی تلاش داشت در ماسکو دستگیر و زندانی نمودند. یعنی اعلیحضرت امان الله خان، دیگر از مبارزه ی سیاسی و تلاش غرض رسیدن مجدد به قدرت مایوس گردیده بود.

باید گفت که با آنهمه کمبودها، اشتباهات و لغزشهایی که اعلیحضرت امان الله خان مرتکب شد، در دل تاریخ پُر فرود و فراز کشور عزیز ما افغانستان جای خاص و ارزنده ی خودش را احراز نموده مردم افغانستان و نسل روشنفکر و پیشتاز آن مرهون دلسوزیها و ترقیخواهی های عاطفی و انسانی او خواهند بود. همانطور که افراد و عناصر مرتجع ضد ترقی و پیشرفت کشور را با نفرت و انزجار یاد خواهند نمود. او یگانه پادشاه کشور است که طلسم هولناک و فرعون سلطنت در افغانستان را می شکند و راه و رسم محبت گرایی میان شاه و ملت را هموار میسازد. وی باز هم یگانه پادشاهی است که با جوانان، کسبه کاران، شاگردان مکاتب ، دکانداران و کودکان محشور گردیده و حتا در بازیهای تفریحی آنان در کوچه و بازار و در باغ و راغ شخصاً سهم میگیرد و از شادی آنها شاد میشود و بالاخره، اعلیحضرت امان الله خان یگانه پادشاه در تاریخ کشور است که از خونریزی و سرکوب مردمش غرض ابقای تاج و تخت موروثی می پرهیزد و با صراحت میگوید : " اسلحه یی را که آماده کرده ام برای سرکوب دشمنان ملت عزیزم 9 است نه برای کشتن ملت . . . "

در عین حال، چند حرکت شاه امان الله خان، از واپسین روز های پس از سقوط سلطنت تا آخرین روز های زنده گی اش در غرب، قابل ستایش است که نباید آنرا نا دیده گرفت :

اول) رد مساعدتهای نظامی شوروی غرض احیای سلطنت وی درحالتی که حتا نیرو های گمکی به فرماندهی جنرال غلام نبی خان چرخى بخشهای مهمی از مناطق شمال کشور را نیز به تصرف خویش در آورده بودند. بخصوص که شاه هنوز در داخل خاک افغانستان حضور داشت .

دوم) رد پیشنهاد نماینده ی حکومت ایران مبنی بر اعزام قطعات ارتش ایرانی به منظور اعاده سلطنت وی. "پروفسور گریکوویچ تذکر میدهد که بنا بر اطلاع محمد صدیق طرزی، در اواخر مارچ 1929 نماینده نظامی ایران به مقر امان الله در قندهار موصلت نمود تا در باره پیشنهاد شاه ایران مبنی بر اعزام قطعات ایرانی جهت کمک به امان الله به مذاکره بپردازد. این امر عملاً به معنی مساعی جهت مداخله نظامی ایران در امور داخلی افغانستان بود که عین همین معنی را امان الله خان هم برداشت کرده پیشنهاد ایرانیان را رد کرد "

سوم) رد پیشنهاد کتبی آدولف هیتلر رهبر نازی های آلمان مبنی بر اعاده ی حاکمیت سیاسی شاه امان الله در افغانستان. هتلر با ارسال نامه ی خصوصی به امان الله خان، وعده داده بود در صورتیکه شاه تبعیدی موافقت نماید، او را با استفاده از نیرو ی نظامی به تاج و تخت از دست رفته اش خواهد رسانید.

### کاپی نامه ی آدولف هتلر عنوانی اعلیحضرت غازی امان الله خان :

" بعد از تعارفات معمول. ما میدانیم که ملت آلمان و ملت افغان هر دو از نژاد آریین میباشند. به روی اساسات همنژادی و برادری، دولت آلمان مصمم است که آن برادر گرامی، اعلیحضرت شما را در ظرف چهل و هشت ساعت در افغانستان به اریکه سلطنت دوباره قایم مقام نماید. به احراز سلطنت، دولت آلمان از شما متقاضی میباشد که به مرز های شمالی کشور افغانستان به تعرض نظامی بپردازید که در برآوردن این مرام، دولت آلمان از اجرای هر نوع کمک و مساعدت دریغ نخواهد کرد. امید است که آن برادر گرامی این پیشنهاد ما را بپذیرند. امضاً آدولف هتلر "

### اینک جوابیه ی اعلیحضرت غازی امان الله خان عنوانی آدولف هتلر:

" پس از تقدیم تعارفات . برادر عزیز آدولف هتلر، از پیشنهاد شما مطلع شدم. بایستی برای آن برادر گرامی خاطر نشان سازم که من به هیچ اسم و رسم خواهان تاج و تخت سلطنت در افغانستان نمیباشم. بخصوصاً که تاج و تخت افغانستان به نریعه ی یک کشور غیر، ولو هم نژاد و برادر، به من ارانه گردد، آنهم مشروط باشد بخواستهای سیاسی آن کشور غیر. من هیچگاه حاضر نمیشوم از برای

## گرفتن تاج و تخت سلطنت، حیثیت ملت افغانستان را پایمال کنم. امید است که معذرت مرا بپذیرید. امضاً اعلیحضرت امان الله خان.

همانطور که شخصیت ها ، روزنامه ها و تحلیلگران مختلف خارجی در سالهای حاکمیت امان الله خان، تبصره هایی غالباً مثبت در مورد سجایای اخلاقی، فهم سیاسی و کارنامه های متری او بعمل آوردند، پس از سقوط سلطنت وی نیز اظهاراتی نمودند که ما صرفاً بخشهایی از آن تبصره ها و اظهارات را در اینجا نقل میکنیم : آقا احمد خان یکی از شخصیت های برجسته ی سیاسی هند، طی مصاحبه یی با روزنامه ی اسوشیتد پرس در ماه فبروری سال 1929 میلادی گفت : " امان الله خان یک رهبر ایده آل بود. او همیشه بعد از هر نماز، برای بهبودی افغانستان دعا میکند {میکرد}. او قلب عجیبی داشت و شاه و پرنسپستی بود که نظیر آنرا افغانستان هرگز ندیده بود. عشق شاه مخلوع برای مردمش، آنچنان بالایش غلبه کرده بود که او تمام اصلاحات را در یک زمان کوتاه، صریح {سریع} و پشت سرهم راه انداخت، اما راه حل آن در بر انداز، آهسته و با برنامه بود. "

منبع دیگری بنام "گوش" چنین نوشت : " ... دوره خدمت این مرد بزرگ، حقا که با شکوه تر از هر افغان دیگر است، دریغا که به زور به وسیله اپوزیسیون بی دانش، کله شق و تفرقه بر انگیز که مانند آن در بسیاری از کشور های غربی معمول است، به پایان رسید. . . "

"کامیون پلنت" انگلیسی مینویسد : " این همان داستان کهن جوانانی است که عجله دارند و اگر فقط یک چیز وجود داشته باشد که افغانها آنرا دوست ندارند، عجله و تغییر است. "

" سرمایکل اودیبر " در روزنامه های دلی میل و سندی اکسپرس نوشت: " امان الله کوشش نمود که راه غرب را در پیش گیرد، {اما} ویرانی خودش را با بی پروایی و تلاشهای ناسنجیده ، با پایمال کردن سنت ها و مذهب قبایل محافظه کار و متعصبی که هیچگونه وفاداری به جز به نام، به حکومت کابل نداشتند، آماده ساخت "

"ایمانوبیل" پادشاه ایتالیا اظهار داشت : " افغانها ممکن متعصب ترین مردمان مذهبی در روی زمین باشند و ملا ها عاملین اصلی بر اندازی امان الله بودند. "

و " شخصیت مهم دیگری از هند بنام محمد یونس گفت : " . . . به اشتیاق او { امان الله خان از اتاترک } کاپی کرد. امیر توازنش را از دست داد و بعضی از افکارش برایش غیر قابل هضم شدند. او در کشور خودش، اشخاص دور میزش را علیه خود شوراند. "

علی رغم آنکه برنامه های بزرگ اصلاحی او به شکست مواجه شدند، اما باید پذیرفت که بخشهای زیادی از آن همه پروژه ها و برنامه ها، الگوی کاری دولتهای خلف وی قرار گرفتند و حتا برنامه های مذکور، نخستین سنگ بنای امور فرهنگی، اقتصادی و حقوقی آینده در کشور گردید.

اعلیحضرت امان الله خان عاقبت، در سال 1339 خورشیدی در عالم غربت در کشور سوئیس در حالیکه هنوز هم موجی از آرزو های انسانی راجع به وطن و مردمش را در سینه داشت ، چشم

از جهان فرو بست. نگارنده، با وجود آنکه خورد سال بودم، به یاد دارم وقتی جنازه ی اعلیحضرت غازی امان الله خان را در ماه ثور سال 1339 خورشیدی باساس وصیت خودش از ایتالیا غرض خاک سپاری به وطن آورده بودند، دولت وقت به زعامت محمد ظاهر شاه تنها به فرزندش ( شهزاده رحمت الله ) اجازه داده بود تا همراه جنازه ی پدر وارد وطن شود و بس. همچنان، حکام خاندان شاهی اجازه ندادند جنازه ی غازی امان الله خان در کابل بخاک سپرده شود ولهذا، بجای کابل جلال آباد را بر گزیدند. همینکه جنازه با مشایعت کم نظیر مردم در کنار آرامگاه پدرش ( امیرحبيب الله سراج الملت . . . ) در جلال آباد دفن شده و مراسم فاتحه گیری تحت نظارت خاص و شدید دولت در مسجد جامع " پُل خشتی " کابل انجام شد، مقامات دولتی دستور خروج فوری شهزاده رحمت الله از افغانستان را صادر نمودند.

داکترشاهی بای مستمندی یکی از باستان شناسان مشهور کشور که تحصیلاتش را در ایتالیا به پایان رسانیده است، گوشه یی از خاطره ی خود در سالهای تحصیلی پیرامون مرگ اعلیحضرت امان الله خان و چگونه گی انتقال جنازه ی وی به افغانستان را، در شماره ی ماه جنوری سال 1991 " آیینۀ افغانستان " چاپ امریکا چنین بیان میدارد:

" . . . روانۀ منزل شاه امان الله خان شدیم. جنازه مرحوم شاه امان الله قبلاً از سویس آورده شده بود و میت دریک صندوق بسته بود و ما نتوانستیم میت را { روی متوفا را } ببینیم. ملکه ثریا خانم مرحوم شاه امان الله و دیگران از ما محصلین خواستند تا به دورجنازه نشست و تلاوت قرآن پاک کنیم . . . بالاخره ساعت ده ونیم - یازده ی قبل از ظهر میت را از خانه بیرون آوردیم و در دو طرف سرک منزل شاه امان الله خان گارد ریاست جمهوری ایتالیا مراسم احترام را بجا آورده و موتر جنازه با دیگر موترها روانۀ میدان هوایی شد. بمجرد رسیدن به میدان، میت را در یک اتاق که بدین منظور اختصاص داده بودند، گذاشته و باز هم مذاکرۀ خصوصی بین سفیر و پسر امان الله خان { شهزاده رحمت الله خان } و تلفونهای اسرار آمیز دوام داشت و ما از جریان کاملاً بی خبر ... بالاخره بعد از تقریباً دو یا سه ساعت انتظار، جنازه را به طیاره گذاشته و رحمت الله جان پسر امان الله خان نیز سوار طیاره شد. از تمام مراسم مرگ شاه امان الله خان خودم و دیگر محصلین به تعداد بیست یا زیاده تر قطعه عکاسی نموده بودیم که بدبختانه همه آن با دیگر عکسهای تاریخی نشر نشده بعد از هجرت از وطن، همانجا ماند. بعد از مدتی، توسط اعضای سفارت خبر شدیم که همه مشکلات و تأخیر در پرواز طیاره حامل میت شاه امان الله این بود که صدراعظم وقت مانع سفر رحمت الله جان بداخل افغانستان بود. اینکه چطور و چرا بعداً اجازه سفر رحمت الله جان داده شد، معلوم نیست... "

داکتر مستمندی علاوه میکند که : " { بعداً در یکی از شبها مهمان ملکه ثریا بودیم و من اشعاری را بیاد قصر دارالامان قرائت کردم }، با شنیدن این شعر، اشک از چشمان ملکه ثریا و نورالسراج سرازیر شد و دیگران در خاموشی فرو رفتند، بعد از چند ثانیه ملکه ثریا از چوکی بلند شده برایم گفت با من بیا بید چیزی به شما نشان میدهم و به طرف زینه ای که به طرف منزل فوقانی میرفت، حرکت کردیم. در منزل فوقانی، ملکه ثریا در یک اتاق را باز کرد، اتاق کوچکی بود به رنگ سبزخیره . در یک کنج اتاق یک تخت خواب چوبی بسیار ساده در زیر کلکین که به طرف سرک باز میشد، گذاشته شده و در سمت دیگر، یک میز کوچک کار با یک چوکی دیده میشد. در بالای تخت خواب در یک میخ ، تسبیح نصواری رنگ آویزان بود و در بالای تسبیح کلمه مبارکه به دیوار بند بود. ملکه ثریا روکش تخت را کمی کنار زده و از زیر بالشت کوچک که بعضی آنرا زیرگوشی و بعضی تکیه میگویند، را بیرون کشیده برایم نشان داد و گفت: میان این بالشت خاک افغانستان است، زمانیکه اعلیحضرت از خاک افغانستان می برآمد این خاک را با خود آورده و همیشه که خواب میکرد آنرا زیر سر خود میگذاشت و وصیت کرده بود که اگر روزی دور از وطن بمیرم و امکان دفنم

در خاک افغانستان نباشد، هر جا که دفن شدم این خاک را بالای قبرم بریزید. . .

”

گفته شده که خان عبدالغفار خان رهبر " سرخ جامه گان" مناطق پشتون نشین پاکستان، طی سخنرانی اش بالای قبر اعلیحضرت امان الله خان در جلال آباد، ضمن ستایش از کارنامه های وی، او را غازی و ناجی استقلال افغانستان معرفی میکند ، ولی شاه ولیخان برادر محمد نادر و عم محمد ظاهر شاه که بمثابة شوهر خواهر غازی امان الله که در موقع دفن جنازه حاضر بود، شدیداً ناراحت گردیده بعنوان احتجاج از صف دیگران خارج میشود.

سردار کبیر الله (سراج) برادر زاده ی اعلیحضرت، مصاحبه یی در سالهای 1952 تا 1954 میلادی با ایشان داشته که در سال 2010 میلادی از طریق سایت انترنتی " افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" چنین به نشر رسید :

"سوال : اعلحضرتا ! شما چرا خاطرات خویش را بعد از سقوط دولت تان ننوشتید که درج تاریخ افغانستان میگردید؟

جواب : من یادداشتها و خاطرات خود را نوشته و به نوتر(منشی) خویش سپاریده ام تا صد سال بعد ازین زمان آنرا به نشر بسپارد. زیرا اگر حالا به نشر میرسید، برای فامیلم مشکل تمام میشد و آن به خاطریکه شخصیت های خاین به من و وطن حالا هم حیات دارند و در کرسی ها و مقام های بزرگ دولتی و حکومتی کشور قرار دارند.

سوال : سوالم راجع به محمد ولیخان دروازی میباشد که حکومت نادری ایشان را خاین به شخص شما معرفی نموده و سزای اعدام را به ایشان تعیین کردند که بعداً او را کشتند، شما درین باره چه میفرمایید؟

جواب : محمد ولیخان که وکیل مقام پادشاهی من بود، هیچگاه به من خیانت نکرده، چنانچه من این موضوع را به حکومت نادر شاه اطلاع دادم و اظهار کردم ، اگر قرار باشد محاکمه خاینان به من، صورت بگیرد، شما اراکین بلند حکومت، خاینین به من میباشید که مقام پادشاهی افغانستان را به نام من به دست آوردید و بعداً با من چه کردید ؟

سوال : افغانستان در زمانیکه شما پادشاه بودید، پیشرفت خوب در عرصه های مختلف طبق پروگرام های شما داشت، شما پول و مصارف این پروگرام ها را از کجا به جواب: من یادداشتها و خاطرات خود را نوشته و به نوتر(منشی) خویش سپاریده ام تا صد سال بعد ازین زمان آنرا به نشر بسپارد. زیرا اگر حالا به نشر میرسید، برای فامیلم مشکل تمام میشد و آن به خاطریکه شخصیت های خاین به

من و وطن حالا هم حیات دارند و در کرسی ها و مقام های بزرگ دولتی و حکومتی کشور قرار دارند دست می آورید؟

جواب: این در تاریخ افغانستان برای بار اول بود که افغانستان از عایدات داخلی خود، خودکفا بود؛ زیرا پولیکه قبل از زمامداری من از طرف انگلیسها به حکومت افغان پرداخته میشد، به دولت من قطع گردید و سایر ممالک جهان با ما چنان رابطه نزدیک نداشتند که کمک پولی بنمایند.

سوال: آیا قرار تبصره های مردم، شما در زمان قدرت تان به تجهیز اردو و عسکر افغانستان توجه نداشتید؟

جواب: بعد از خندیدن کوتاه . . . فرمودند، برخلاف . . . ! من به عسکر توجه داشتم . در شروع پادشاهی ام من برای تربیه بهتر عسکر استادان خوب از کشور ترکیه و جرمنی استخدام کردم، هر دو کشور تا الحال به تربیه اردوی افغانستان مشغول میباشند که کمک این دو مملکت درین قسمت قابل تحسین است . من قوه ضربتی و قطعات نمونه را با معاش خوب برای اغتشاشات داخلی بمیان آوردم. من به این عقیده بودم که برای بروز مشکلات داخل کشور همین قوا کفایت میکند و در وقت تهاجم های خارجی به دنیا معلوم است که تمام مردم افغانستان عسکر و مجاهد بوده و در طرد متجاوز اشتراک میکنند. من این خصلت ملت را میفهمیدم . در سفر خود به اروپا اسلحه جدید از جرمنی، پولند، ایتالیا و فرانسه خریداری کردم و در ضمن حتی فرمایش ساخت و ارسال طیارات جنگی بم افگن را هم دادم . من همیشه میگفتم، افغانستان منبعد باید به قوه علم پیشرفت نماید، نه به زور شمشیر . . . ! این شعار من بود. قوانین زیاد برای منظم ساختن زندگی افغانها وضع کردم. دادن حقوق حقه به زن های افغان و طرد چادری و غیره. شبها تا ناوقت، سواد یک نظام نامه را با خود میبرد داشتم و در داخل ارگ شاهی تنها قدم میزدم و با خود راجع به تصویب یک قانون به شکل احسن برای خیر مردم افغانستان فکر میکردم.

سوال: اعلیحضرت! برای اصلاح مملکت چه نوع پلان و پروگرام در دست داشتید ؟

جواب : اولاً باید مردم را با سواد میساختم و سیستم جریان معارف را تقویه ی همه جانبه میکردم. خودم در کورس اکابر درس سواد آموزی میدادم. خانم من ثریا جان و خشویم همین کار را با زن های افغان میکردند. مکاتب متعدد در پایتخت و ولایات کشور تأسیس نمودم. به کابل معلمین خارجی از فرانسه، جرمنی و هندوستان دعوت کرده تا دروس مکاتب را پیش ببرند که این پلان در لیسه های امانیه و امانی و حبیبیه تطبیق میشد. یک تعداد متعلمین افغان را به کشور های فرانسه، جرمنی، ایتالیا و ترکیه اعزام کردم و تعدادی از دختران افغان را به مملکت ترکیه فرستادم و همین کسان هستند که امروز در افغانستان<sup>1</sup> موجب خدمات خوب برای کشور شان شده اند.

<sup>4</sup>سوال : از سفر اروپا چه چیز بدست آوردید ؟

جواب: اولاً افغانستان را به دنيا اضافه تر و خوبتر معرفی کردم و مملکت ما یک اعتبار بین المللی حاصل کرد. ممالک قوی اروپایی حاضر به دادن قرصه های مناسب برای ترقی کشور در قسمت های مختلف شدند. در ارتباط ، من فابریکات متعدد از قبیل قند سازی، نساجی، تولید کاغذ و غیره خریداری نمودم. برای بکار انداختن و رهبری این صنعت یک تعداد از جوانان فنی از کشور جرمنی و فرانسه حاضر شدند تا بیعییت افغانستان را بپذیرند، به افغانستان آمده و کارگر فنی افغان را تربیه نمایند. چون این برای این کارگران از خارج آمده جای رهائشی موجود نبود، بنابراین، منطقه کارته سوم شهر دارلامان را برای ایشان تخصیص داد تا منازل سکونت عصری برای ایشان اعمار شود. من از مرکزیت به عدم مرکزیت باور داشتم. بنابراین، پلان داشتم که فابریکات را در قسمت های مختلف کشور جا بجا سازم تا هموطنانم در هر ولایت افغانستان کاریاب شوند. از فابریکات متذکره یک حصه از آنها از قبیل قندسازی، کاغذسازی و پشمینه بافی در زمان من به کشور رسیدند، اما افسوس که قسمت زیاد این فابریکات در بندر کراچی هند برتانوی یا پاکستان موجود متروک باقی ماندند که دولت وقت و محمد هاشم خان ظالم همه این لوازم را از بین بردند، بخاطر اینکه این اشیا را من خریداری کرده ام و به فکر ایشان نام امان الله باز در ذهن مردم زنده میماند ، اما این فابریکات که مال شخصی من نبود و از دارایی ملت افغانستان محسوب میشد. . . " روحش شاد باد!